

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فائق رستاقی

۱۰ نومبر ۲۰۲۱

دولت طالبانی، مخالفت با آن، اشکال و مواضع مخالفت

(۶)

هـ - خصلت طبقاتی دولت طالبانی و مفهوم متضاد و اغواگر "دولت فراگیر":

حدود سه ماه می گذرد که گروه طالبان به مثابه یک اقلیت سیاسی از راه های نامشروع و به کمک امپریالیسم و ارتجاع به سریر امارت خود خوانده اسلامی رسیده است. طی این مدت، به رغم ناتوانی و بی عرضگی تاریخی این گروه سرایا ارتجاعی و مزدور از تأمین حداقل نصاب تشکیل "امارت اسلامی طالبانی" از میان اعضاء و هواداران بی هنرش، این اقلیت تمامیتخواه در اوج استیصال در ظاهر امر با قدرت نمائی کاذب، بر طبل انحصارگرایی کوبیده و "امارت اسلامی" ناتشکیل شده خود را "دولت فراگیر" می نامد که به تنهایی قادر است حد نصاب تشکیل دولت و انتظارات دول امپریالیستی و ارتجاعی بیرونی را برآورده سازد.

این در حالیست که از منظر بین المللی، تعامل دولت ها و سازمان های ستمگر و تاراجگر سرمایه داری انحصاری کشور های مرکز و پیرامونی در قبال دولت های نوتشکیل نظیر "امارت اسلامی طالبان" و شناسائی آن، عبارت است از ایجاد "دولت فراگیر" و مهیا ساختن زیرساخت های اقتصادی و روساخت های روبنائی لازم در بخش حکومت، قوانین و لوايح، به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی بر ابزار و محصول تولید به شمول سرمایه، خصوصی سازی تولید و خدمات، لغو حمایت گمرکی و "تجارت آزاد"، رفع موانع برای حرکت جهانی سرمایه و صدور کالا، تظاهر به مراعات حقوق بشر، حقوق زنان و آزادی های مشروط و نیم بند مدنی - رسانه ئی با سیاست ها و اقدامات نمادین و عوام فریبانه و غیره، توسط این دولت های نیازمند شناسائی سیاسی - دیپلماتیک و سرمایه، است.

مفهوم متضاد و اغواگر "دولت فراگیر" از منظر گروه طالبان و هم از دید و انتظار دول و مجامع بیرونی توسعه طلب و تاراجگر چشم دوخته به ثروت و ساحت کشور ما همراه با ماهیت طبقاتی دولت طالبان و گرایش طالبان به انحصار قدرت، سوژه این بخش نوشتار جاری را می سازد که به اختصار تقدیم خوانندگان محترم می شود.

یکم: - گرایش گروه طالبان به انحصار قدرت:

طالبان هم از منظر ملی و هم از منظر طبقاتی به مثابه یک نیروی سیاسی اقلیت و دولت طالبانی در نقش نماینده و پاسدار منافع طبقاتی این اقلیت زالو و ستمگر مطرح است. چنانی که در بخش های قبلی این سلسله مشاهده شد، گروه

طالبان و دولت مزدور آن در هیأت "امارت اسلامی طالبان" از منظر ملی نیرو و ابزار است مزدور پوشالی در دستان آفریدگاران متجاوز و توسعه طلب بیرونی این گروه. از منظر طبقاتی طالبان نیرو نیست با ویژگی های فئودالی - کمپرادوری (بورژوا - دلالی) در حال استحاله شدن از اولی به دومی و یا با آمیزه ویژگی های هر دو. طالبان با این خصلت طبقاتی همراه با "امارت اسلامی" آن بر پایه نیاز های اجتماعی - تاریخی مواضع و منافع طبقاتی دو طبقه حاکم کشور ما - طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور - به قدرت سیاسی دست یافته است.

تجارب سه ماهه اخیر این گروه نشان می دهد که دست یابی این گروه به قدرت سیاسی، مزید بر الزامات سرمایه گذاری صاحبان سرمایه مالی، پروسه دگر دیسی و استحاله درون گروهی را از اولی به دومی سرعت بخشیده است و با احتیاط و به دور از ذهنی گری می توان گفت که از هم اکنون کم کمک در سیاست های این گروه در عرصه های مختلف آثار عقب نشینی و نرمش جناح محافظه کار افراطی مدافع ارزش های فرتوت فئودالی، همراه با عناصری از محصله این استحاله مشاهده می شود.

طالبان و "امارت طالبانی" به مثابه نیرو و دولت فئودالی و کمپرادوری، در عین پیوند سرشتی و همسرنوشتی تاریخی با ارتجاع بیرونی و امپریالیسم، در نقش چاکر و دلال خادم منافع پلید آن ها، از لحاظ طبقاتی نیروی ارتجاعی، زالو، ستمگر و استثمارگری است که بر کارگران و سائر زحمتکشان و نیرو های اجتماعی تحت ستم ستمروائی و استثمار را روا داشته و با زنان زحمتکش و ستمکش کشور عناد ورزیده و در مجموع به ستم و سرکوب تمایل دارد.

طوری که در بخش های قبلی متذکر شدیم، گروه طالبان با تمامیتخواهی ایدئولوژیک مشخص می شود. این اقتدارگرایی ایدئولوژیک، ماهیت ضد ملی و بیگانگی گروه طالبان از بافت ملی جامعه، نمود خود را در عرصه های سیاسی، دولرداری، اجتماعی، فرهنگی، آزادی بیان؛ برخورد با زنان، غیرطالبان، دگراندیشان و غیرپشتون ها و سائر موارد، نمود خود را در تمایل به انحصار قدرت، تحمیل گروه خود بر جامعه، نفی دگراندیشان و ارزش های سیکولار و مترقی سیاسی و فرهنگی؛ آزادی های مدنی، فاشیسم، زن ستیزی، دانش ستیزی، مردسالاری؛ تبعیض جنسی، قومی و مذهبی و سرانجام شوونیسم ملیتی و جنسیتی توأم با میهن فروشی این گروه، بیرون می دهد.

مزید بر همه موارد فوق، گرایش تمامیتخواهانه و انحصارگرانه قدرت سیاسی توسط گروه طالبان در جامعه چند قومی و دارای ساختار پیچیده طبقاتی و رشد ناموزون و خواست های متعدد اجتماعی - قومی، ناشی از پوشالی و مزدور بودن این گروه و "امارت" آن در نقش ابزار منفعل سیاست های نواستعماری و وابستگی برده وار آن به دستگاه های استخباراتی دول معاند و توسعه جوی همجوار و منطقه است. این مراجع استعماری با دیکته کردن چنین دیدگاه و سیاست و رویکرد انحصار طلبانه بر طالبان، می کوشند از همین اکنون موانع مزاحم را از سر راه توسعه جوئی خود برداشته و خودفروختگان طالبان را در شبکه تنیده عنکبوتی خویش چنان گیر سازند که مجال دست و پا زدن از آنان سلب شود.

اما با توجه به ابعاد دست درازی های مکرر و متنوع بیرونی، وابستگی مضاعف همزمان گروه طالبان و رقابت و رویکرد های توسعه طلبانه قدرت های آزمند و فرونخواه بیرونی؛ این نقش آفرینی گروه و "امارت طالبان" در جایگاه یک پروژه نواستعماری و ابزار جنگ نیابتی قدرت های معینی که از گذشته روی پروژه طالبان سرمایه گذاری سیاسی کرده اند، از حالت ثبات نسبی به سوی سیالیت نوسان کرده و متحول خواهد شد. نتیجه چنین نوسانی، خود را در تعدیل نسبی گرایش به انحصار قدرت و دمسازی طالبان با منافع متضاد امتداد یافته مراکز تاراجگر و ستمگر عدیده بیرونی نشان خواهد داد. فقط گذشت زمان بر این موارد صحنه خواهد گذاشت.

دوم – مفهوم متضاد و اغواگر "دولت فراگیر":

از زمان تقسیم جامعه به طبقات و ایجاد مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و ثروت اجتماعی، جامعه بشری در متن نظام های طبقاتی برده داری، فئودالی و سرمایه داری که نظام های مبتنی بر استثمار انسان از انسان و مبتنی بر مالکیت خصوصی بوده اند، سیر کرده و در جا جایی هم برای مدت زمانی نظام سوسیالیستی را به خود دیده است. از زمان پیدایش دولت تا امروز، همه دولت های بزرگ و کوچک در همه کشور ها و زمانه ها به شمول همین "امارت اسلامی طالبان"، نه حاصل وفاق اجتماعی، بلکه "محصول آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی" بوده است. دولت در جامعه طبقاتی ابزار سلطه طبقاتی بوده و سخت خصلت طبقاتی دارد. دولت در نقش سرکوبگر مخالفت طبقات محکوم جامعه، با نیرو های ویژه اش مثل ارتش، نیرو های امنیتی و همراه با قوه های مقننه و قضائیه به مثابه ابزار روبنائی همراه با سایر عناصر روبنائی، شرایط استمرار قدرت اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طبقه یا طبقات حاکم جامعه طبقاتی مفروض را بازتولید می کند.

"امارت اسلامی طالبان" نیز از منظر طبقاتی در محدوده کنونی قومی اش ابزار سیادت طبقاتی و وسیله دفاع، حفظ و حراست از منافع طبقات حاکمه تمامیتخواه و شوونیست ملیت پشتون یعنی طبقه "فئودال" و طبقه "بورژوازی بزرگ کمپرادور" بوده و سخت صبغه و محدودیت قومی دارد. طالبان امارت اسلامی در حال تشکیل را "دولت فراگیر" می نامند و در صدد اند تا برای این کار تعدادی از عناصر خودفروخته و دمساز تکنوکرات و یا منتقدان قومی را از پایگاه های طبقاتی فئودالی – کمپرادوری از میان ارتجاع قومی اقوام غیرپشتون و بقایای جهادی – کمپرادوری – تکنوکراتی به جا مانده در میان آوار دولت مزدور فرو ریخته غنی، به طور نمایشی و نمادین زیر رهبری ایدئولوژیک، سیاسی، گروهی و قومی نیروی رهبری کننده طالبی، بر کشند و بر صورت و بیکر آن وصله زنند.

اما به رغم این تلاش های مذبوحانه طالبان و مشاوران بیرونی عمدتاً پاکستانی این گروه ریاکار، با توجه به بافت قومی و حالت موزائیک اتنیک جامعه افغانستان، این دولت به طور عمده در حالت کنونی تک صدائی و تک قومی طالبانی در شمائل اسلامی موجودش، از منظر قومی – طبقاتی، یک دولت "همه شمول" یا "فراگیر" نبوده و نخواهد بود، زیرا این دولت مثل هر دولت دیگر در بهترین شرایط فقط قادر خواهد بود طبقات و اقشار معینی را بسیج و نمایندگی کرده و از وحدت و نمایندگی کلیه طبقات و اقشار تمامی اقوام افغانستان عاجز خواهد بود. این امر حتی در سوسیالیسم که دولت سوسیالیستی اکثریت قاطع خلق را بسیج و نمایندگی می کند، تحقق پذیر نیست.

با توجه به تعریف و وظیفه دولت در مجموع، مفهوم "دولت فراگیر" سخت اغواگر است. هر نوع دولتی در یک جامعه تقسیم شده به طبقات حاکم و محکوم به شمول "امارت اسلامی" طالبان، در یک جامعه چند قومیتی مثل افغانستان امروزی، نه نماینده اقوام و ملیت ها به طور مجرد و سوای روابط طبقاتی، بلکه نماینده منافع طبقات دارای قدرت اقتصادی و سیاسی است. ایجادگران گروه طالبان و معماران دولت طالبانی و دول، سازمان ها و محافل سیاسی – اکادمیک بورژوازی امپریالیستی و به پیروی از آنها، دول و مجامع منطقه به شمول گروه طالبان، بر نقش و خصلت طبقاتی دولت به عمد سایه انداخته و آگاهانه دولت را "دستگاه آشتی طبقاتی"، "حافظ منافع عمومی" و "خادم جامعه" معرفی می کنند.

از منظر دول و سازمان های امپریالیستی و ارتجاعی مفهوم دولت "همه شمول" یا "فراگیر" (Inclusive State) دولتی است عمدتاً مردانه و در عمل مردسالار در هیأت رنگین کمانی، مردان چندی از میان طبقات سائر اقوام و با توجه به نیرنگ عقب مانده طالبان و بی عرضگی تاریخی آن؛ زنان معدودی از میان طبقات حاکمه، به ویژه از بخش تکنوکراتی – کمپرادوری آن، مثل زنان دولت خیانت ملی مردسالار و اخوان زده "کرزی – احمدزی"، به طور

بَزَك شده به روی ستیز ها ظاهر شده به گونه نمادین و با ظاهر سازی مناصب تشریفاتی معینی را پر کنند. این هم امکان دارد که مردان یا زنانی زبان بریده مثل "سیما ثمر" به گونه خیلی نمادین و فریبکارانه در رأس نهاد های حقوق بشری و حقوق زنان چنین "امارتی" فاشیست، شوونیست، مردسالار و تبعیض پسند نصب شوند. آری، چنین دولتی که در شکل ائتلاف طبقاتی ارتجاعی حاکم فئودال و بورژوا - کمپرادور تمام اقوام و ملیت های کشور زیر رهبری ایدئولوژیک، سیاسی و قومی جناح قومی غالب تمامیتخواه و شوونیست طالبان و وسیله امتداد سلطه نواستعماری دول امپریالیستی و ارتجاعی بیرونی؛ از منظر خداوندان سرمایه مالی، نهاد های قانونگذار و حقوقی نظام سرمایه به شمول دولت ها و سازمان های انحصاری سرمایه گذار و محافل سیاسی - دانشگاهی امپریالیستی - ارتجاعی، "دولت فراگیر"ی است که رسالتش "تحقق آشتی طبقاتی"، "حفظ منافع عمومی" و "خدمت به جامعه" است. در صورت به رسمیت شناخته شدن و شل شدن سر کسبه های دالر و یورو، "امارت اسلامی" طالبانی در ازای یک چنین سخاوت "کفار"، در نقش بازوی محلی حفظ و صیانت سرمایه گذاری و منافع استعماری تاراجگران بیرونی، آستین بر زده و در صدد تأمین امنیت سرمایه گذاران تاراجگر شرق و غرب به بهای غارت منابع، استثمار نیروی کار، آلودگی جدی و فزاینده محیط زیست و بالآخر، ارتکاب مجدد جنایت و خیانت ملی توسط طالبان خود فروخته و "امارت" ضد ملی و ضد مردمی طالبانی؛ خوشخدمتی خواهد کرد.

در واقعیت امر در یک جامعه تقسیم شده به دارا و نادار، به ستمگر و ستمکش، در نقش ابزار سلطه طبقاتی توانگران و ستمگران، به وجود آمده و عمل می کند. در روشنائی این واقعیت ویژگی ذاتی دستگاه دولت با همه اجزای آن، دیده می شود که هیچ دولتی نمی تواند "همه شمول" یا "فراگیر" باشد.

سوم - دولت با قاعده اجتماعی وسیع به مفهوم طبقاتی در نقش بدیل "دولت فراگیر":

لیبرالیسم بورژوائی از بدو به قدرت رسیدن بر اریکه قدرت، خیلی ریاکارانه وانمود کرد که دولت منتخب و ابزار های روبنائی آن مثل قانون و قضا جنبه غیر طبقاتی داشته و برای خیر و صلاح جامعه بشری ضرور بوده است. از منظر این نیروی تاریخی ریاکار و دموکراسی و لیبرالیسم بورژوائی اش؛ انسان های نابرابر غنی و فقیر در پیشگاه قانون خود ساخته اش مسؤولیت و صلاحیت برابر داشته و از "فرصت های برابر" برخوردار اند. نظام سرمایه داری از زمان شکوفائی اولیه اش تا مرحله گندیدگی و طفیلی گری تاریخی اش که همین اکنون در جلو چشمان بشریت معذب جریان داشته و به عیان قابل رؤیت است، همواره ماهیت طبقاتی دولت، دموکراسی، انتخابات، نقش سرکوبگر دولت و مخلوق دوگانه خود - لیبرالیسم و فاشیسم - را کتمان کرده است.

با همین پس منظر از رویکرد ریاکارانه بورژوازی امپریالیستی و دستگاه های ایدئولوژیک - تبلیغاتی به قول ستالین "یک سر و صد زبانش" در هیأت رسانه ها، دانشگاه ها و اندیشکده ها و غیره، اکنون نیز امپریالیسم در صدد است تا در کشور ستمزده و طالب زده ما، توحش سازمانیافته "امارت" دار و تازیانه اسلامی را به مدد این مفاهیم اغواگر و لفاظی به مثابه ارگانی غیرطبقاتی که مظهر خیر و صلاح زن و مرد ستمکش افغانستان است و رسالتش "حفظ منافع عمومی" است، بر دوش زخمی مردم ما بقبولاند.

این تلاش ها از درون و بیرون افغانستان زخمی در کلیت آن، جا انداختن و تداوم سلطه "چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک" و در حال حاضر "نمایندگان این طبقات"، یعنی مرتجعان و مزدوران طالبان است.

اما، در برابر این بدائل امپریالیستی - ارتجاعی و طالبانی "دولت فراگیر" و "دولت همه شمول" که در واقعیت جاری کشور ما مفاهیمی غیرواقعی، انتزاعی و فریبانی بیش نیستند؛ در تاریخ بدیل "دولت دیکتاتوری - دموکراتیک خلق" قد افرازی می کند. این بدیل را بار نخست رهبر انقلاب و معمار بزرگ چین نوین، مائو تسه دون از لحاظ تئوریک بر پایه تجارب قبلی طرح ریخته و سپس آن را در جریان پیش روی های موجوار انقلاب چین به کار بست. این "دولت دیکتاتوری دموکراتیک توده ئی" در شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور های پیرامونی تحت سلطه و ستم با سخت جانی نیمه فئودالیسم در کنار بورژوازی بزرگ (کمپرادور یا بوروکراتیک) و سلطه مالی - سیاسی امپریالیسم در ساختار یک چنین نظامی، در چهار چوب سیاسی - طبقاتی "جبهه متحد ملی" طبقات و اقشار ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شامل طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی متوسط است که در مقطع معین در صف خلق قرار می گیرند، "به رهبری طبقه کارگر بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بنیاد" نهاده می شود. این دولت به تمام معنی خصلت طبقاتی داشته و در عین این که دولت اکثریت نزدیک به مطلق است، مثل بورژوازی امپریالیستی و لیبرالیسم ریاکار ماهیت طبقاتی خود را کتمان نکرده و به صراحت تمام اعلام می کند که از نسبیت طبقاتی برخوردار بوده، نه "فراگیر" است، و نه "همه شمول". در چنین دولتی با قاعده اجتماعی وسیع، نسبت به خلع ید شدگان (امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و بورژوازی بزرگ) که اقلیت را می سازند، دیکتاتوری اعمال شده و طبقات و اقشار چهارگانه فوق به نسبت های مختلف از دموکراسی وسیع بهره مند می شوند.

مسأله وحدت ملی اقوام و ملیت ها در کشوری چند قومی مثل افغانستان، در دولت با پایه اجتماعی وسیع "دیکتاتوری - دموکراتیک خلق" از کانال وحدت طبقاتی و رزمنده طبقات و اقشار مولد، زحمتکش و تحت ستم و استثمار خلق علیه امپریالیسم بیرونی و ارتجاع حاکم بومی، در جریان پاره کردن زنجیر های ستم و بهره کشی، تحقق می پذیرد، نه به طور انتزاعی و مجرد به شکل وحدت ملی فراطبقاتی و بدون رزم ضد استعماری.

این است مفهوم و بدیل دولت با قاعده وسیع اجتماعی در برابر بدائل فریبنده طالبانی و امپریالیستی - ارتجاعی؛ در برابر دولت اقلیت طالبانی تحت "امارت اسلامی" و هر نوع دولت و ابزار سلطه طبقاتی به قول مائوتسه دون، "چاکران امپریالیسم" (نیمه فئودالیسم و بورژوازی بزرگ).

این در حالیست که دولت های ارتجاعی چاکر امپریالیسم مثل دولت اقلیت غدار قبلی غنی فراری و ساخته امپریالیست های اشغالگر تحت نام "جمهوریت" و یا "امارت اسلامی" در حال تشکیل طالبان که در عین کتمان ماهیت ضد ملی و خصلت و پایگاه ارتجاعی، ستمگر و استثمارگر طبقاتی شان؛ در عین اعمال ستم و دیکتاتوری بر زنان و مردان توده های وسیع خلق کشور شامل کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی متوسط، خود و اربابان و مشاوران بیرونی شان چنین دولتی مزدور، مستبد و مرتجع را از ابعاد ملی و اجتماعی ریاکارانه و به منظور خاک زدن به چشم توده های ناآگاه و فریفتن و اغوای تعدادی فرصت طلب و عناصر دمساز با ستمگران بومی و بیرونی، "فراگیر" و "همه شمول" می نامند.

ادامه دارد